

میدهد. حرثیل علیه السلام گفت: من هم در این موضوع
 گواه شما هستم، پس رسول خدا صلی الله علیه وآله
 فرمود: ای علی! وصیت مرا گرفتی و آسرا فیمسودی
 و وفا، بمعاملتی را برای خدا و من ضمانت کردی؟ علی
 علیه السلام گفت: آری پدر و مادرم بقرابت! ضمانت
 آن بر من است، و یاری من و توفیق دادن من بر انجام
 آن برخداست. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله
 فرمود: ای علی! من میخواهم بر تو گواه گیرم که
 عمل کردن بدان را روز قیامت بمن خیر دهی، پس علی
 علیه السلام گفت: آری، گواه بگیر، پیغمبر صلی الله
 علیه وآله فرمود: الان حرثیل و میکائیل میان من
 و تو حاضرند و ملائکه مقربین نیز همراه ایشانند، همه
 آنها را بر تو گواه میگیرم، گفت: آری گواه باشید،
 من هم پدر و مادرم بقرابت ایشانرا گواه میگیرم،
 پس رسول خدا صلی الله علیه وآله ایشان را گواه گرفت.
 پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فاطمه و حسن
 و حسین را بخواند و چنانکه با میرالمؤمنین اعلام فرموده
 بود، بآنها نیز اعلام کرد، ایشان هم مانند او جواب
 دادند، سپس آن نامه با مهرهایی از طلا که آتش بآن
 نرسیده بود مهر شد و با میرالمؤمنین علیه السلام تحویل
 داده شد.

- محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله بن جعفر، و او
 از حسن بن ظریف، و او از علی بن محمد، و او از صالح
 بن ابی حماد، و او از مکر بن صالح، و او از عبدالرحمن
 بن سالم، و او از ابی بصیر روایت میکند که ابی
 عبدالله (امام جعفر صادق) علیه السلام فرمود: پدرم
 بجابر بن عبدالله انصاری فرمود: با تو کاری دارم، چه
 وقت برایت آسان تر است که ترا تنها ببینم و از تو
 سؤال کنم؟ جابر گفت: هر وقت شما بخواهی، پس

روزی با او در خلوت نشست و با او فرمود : ای جابر ، در باره لوحی که آنرا در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده‌ای و آنچه مادرم بتو فرمود که در آن لوح نوشته بود ، بمن خبر ده .

جابر گفت : خدا را گواه می‌گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله خدمت مساجد فاطمه علیها السلام رفتم و او را بولادت حسین تبریک گفتم ، و در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکنونی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید بود .

پس با او عرض کردم : دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله ! پدر و مادرم بقریبان ، این لوح چیست ؟ فرمود : لوحی است که خدا آن را برسولش صلی الله علیه و آله اهدا فرموده ، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را بعنوان مزدگانی بمن عطا فرموده .

جابر گفت : سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را بمن داد ، و من آن را خواندم و رونویسی کردم . پدرم با او گفت : ای جابر ! آن را بمن عرضه میداری ؟ گفت : آری ! آنگاه پدرم همراه جابر بمنزل او رفت ، جابر ورق صحیفه‌ای بیرون آورد ، پدرم گفت : ای جابر ، تو در نوشته‌ات نگاه کن تا برایت بخوانم ، جابر در نسخه خود نگریست و پدرم قرائت کرد ، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت ، آنگاه جابر گفت : خدا را گواه می‌گیرم که در آن لوح چنین نوشته بود :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این نامدای اسرار حجاب خداوند تر بر حکم برای
محمد صمرا و نور و سنم و حاج و دلیل او ، که روح الامس
از برد سروردکار حینان بر او بارل سود (و بدوی سلیم دارد)
ای محمد اسماء مرا بر رک سما رو سعمینای مرا ساس گزارد
الثان مرا الکار مدار .

هما با مسم خدا شکدر من حدانی بسب اسم سکندره
حاران و دولت رسان بمظلومان و حرادهم در ورر ساحر
مسم خدا شکدر من حدانی بسب ، هر که حر تحل مرا اسدوار
با سدا ار عمرتدال من سرسد ، اورا عدانی کم که صبح یک
ار حینان را کرده باسم ، بس سنا مرا رسن کن و سنا
بر من سوکل سما .

من صبح سعمیری را معنوب ساحم که دور اسس
کامل سود و مدنی تمام کردد ، حر اسکد برای او وصی
منیر کردم ، و من ترا بر سعمیران برتری دادم و وصی
بر او وصاء دیگر ، و ترا به دو سرزاده و دو نوه
حسن و حسن کرامی داشتم ، و حسن را بعد از سری شدن
روزگار بدرش کاشون علم خود قرار دادم ، و حسن را
حراسددار و وحی خود ساحم و او را بنیاد کرامی داشتم
و بان کارس را سعادت رساندم ، بس او بر سر
سنداس و مقامش از همه آنها ثالث است ، کلمه نامه
خود را حمراء او و حجاب رسای خود را نزد او قرار دادم ،
و به عرب او با داش و کفر دهم که نخس آنها سرور
عابدان وزینت اولیاء گذشته من است ، و سر او که
ما بعد حد محمودس محمد بام دارد باقر (نکافیده)
علم من و کاسون حکم من است ، و جعفر است که نسک
کسندگان در باره او هلاک مینویسد ، هر که او را سذبورد
مرا سذبورده ، سخن با سرحای من است که : مقام جعفر

را گرامی دارم و او را از پیروان و باران و دوستانش
 سرور سازم . پس از او موسی است که (در زمان او)
 آشوبی سخت و گنج کننده فراگردد ، ورشته و خوب اطاعت
 من منقطع نگردد و حجت من بنیان نشود و همایا اولیاء
 من با جامی سرشار سیرآب شوید . هرکس یکی از آنها را
 انکار کند ، نعمت مرا انکار کرده و آنکه یک آیه از
 کتاب مرا تعبیر دهد ، بر من دروغ بسته است .

پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام
 موسی ، وای بر دروغ بندگان و منکرین علی دوست و یاور
 من ، کیکه بارهای سنگین نبوت را بدوش او گذارم و
 به انجام دادن آنها امتحانش کنم . او را عفریتی
 گردنکش میکنند و در شهریکه بنده ای صالح آن را ساخته
 است ، در کنار بدترین مخلوقم دفن میشود . وعده من
 ثابت شده که او را بوجود پسرش و جانشین و وارث علمش
 محمد شادمان سازم که کانون علم من و محل راز من و
 حجت من بر خلقم باشد . هر بنده ای که با و ایمان
 آورد بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به
 هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند
 بپذیرم . و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من
 و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است به
 رستگاری رسانم . و از او بوجود آورم دعوت کننده بسوی
 راه من و خزانه دار علم من حسن را ، و این رشته را
 بوجود پسر او " م ح م د " که رحمت برای جهانیا نیست
 کامل کنم ، او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب
 دارد . در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند
 و مردمان سرهای آنها را برای یکدیگر هدیه فرستند ،
 چنانکه سرهای ترک و دیلم را به هدیه فرستند ، و ایشان
 را بکشند و بسوزانند ، و آنها ترسان و بیمناک و هراسان
 باشند ، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا

در میان رسانا بلند شود . آنها دوسنان حقیقی
 مسند . بوسله آنها هر آسوب سحت و تارک را بزدا بسم
 و از برکت آنها عیاب و ربحرها را بردارم . درود و رحمت
 بروردگارسان برآینا باد ، و اینا بند هدایب بدگان .
 عبدالرحمن بن سالم گوید : ابو بصیر گفت : اگر
 در دوران عمر ب حراس حدیث ننشیده باشی ، ترا کفایت
 کند ، بر آن را از نا اهلن بیان دار .

.....

ممکن است از خود پرسند که اصولا انگیزه ساختن
 حدیثی حسی بسمعی و کفرآمیز چیست ؟ ولی موضوع خیلی
 روشن است : کتاب کافی در موقعی تألیف شد که دوران
 امامان زنده پایان رسیده بود و با غیبت امام دوازدهم ،
 جامعه شیعه از لحاظ آینده خود در نگرانی بسر میبرد . موضع
 تشیع در برابر خلافت حاکم نیز بهمین دلیل از هروقت
 دیگر ضعیف تر بود . از همه مهمتر ، آنها نیکه با تکاء
 توقیع روایت شده از امام مهدی خود را وارثان شرعی
 او برای رهبری شیعیان اعلام کرده بودند احتیاج به
 تحکیم موضع خود داشتند . همه اینها ایجاب میکرد که
 از راه احادیث و روایاتی استثنائی که بتوانند تأثیر
 قاطع داشته باشد روحیه شیعیان و اعتماد آنها به
 مشروعیت راهی که در پیش گرفته بودند تقویت شود . بهمین
 دلیل است که حدیث پرداز ب فکر ارائه مدرکی میافتد که
 بالاتر و محکمتر از آنرا نتوان تصور کرد ، و حدود مطالب این
 مدرک نیز به امامان دوازده گانه و غیبت امام دوازدهم
 و تصویری از ترک و دیلم محدود میماند . منتها حدیث ساز
 متوجه نیست ، یا زیاد مهم ندانسته است ، که با توسل به
 چنین راه حلپائی ، همانقدر که مقام امامت را از نظر
 مؤمنین بالا برده ، خدا را به حدیک کاتب مسجد شاه

باشن آورده است . میتوان اجمال داد که صرب المل
فارسی " دوسی خاله حربه " برای همین موارد وضع
نده باشد .

x x x

یکی دیگر از حدیثهای معسر و معروف " کافی " حدیث مشهور جابلقا و جابلسا است که از هزار سال پیش به کرب در کتب مذهبی شعه و در ادبیات فارسی بدان اشاره شده است :

" - احمد بن محمد و محمد بن یحیی از محمد بن الحسن الحسن ، و او از یعقوب بن برید ، و او از ابن ابی عمیر ، و او از کسی که نامش را نیافتم ، و او از ابی عبدالله نقل کرده است که : حضرت امام حسن محتسبی علیه السلام فرمود خدا دوشهر دارد که یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب است . گرداگرد آنها دیواری از آهن است و هر یک از آنها هزار هزار دروازه دارد ، و در آنها به هفتاد هزار لغت حرف میزنند که تکلم هر لغتی با لغت دیگر فرق دارد . و من همه آن لغات و آنچه را که در آن دو شهر و در مابین آنهاست میدانم ، و جز من و برادر من حسین کسی این را نمیداند "

(کافی ، کتاب الحجه ، باب مولد الحسن بن علی ، و بحار الانوار ، جلد هفتم ، در احوال ائمه اطهار)

در همین مورد حدیثی دیگر در حبیب السیر (جلد اول ، صفحه ۲۵۴) و عیون الاخبار (جلد دوم ، صفحه ۱۷۲) تصریح میکنند که امام حسن در خطبه خود فرمود : " ایها الناس ، لو طلبتم ابناء لنبیکم ما بین جابرس السی جابلقا لم تجدوه غیری و غیر اخی " (ای مسردم ،

بدرسیکه اگر طلب‌کنید از جابلقا تا جابلسا نوادگان
محمد رسول الله را ، کسی را غیر از من و—را درم
ناسد) .

در سالیهای بعد از نثر این حدیث در " کافی " ،
با توجه به مضمون غیر منطقی آن ، بساری از عرفا
و صاحب‌طران اسرایی کوشیدند تا برای آن مفهومی
محازی فائل شوند و آنرا مربوط به سیر و سلوک معنوی
بدانند : " گویند شهری است بطرف مغرب لیکن در عالم
مثال ، چنانکه گفته‌اند : جابلقا و جابلسا و همسا
مدینان فی عالم المثل . و با اعتقاد محققین منزل آخر
سالک است در سعی و وصول قبل با طلاق و مرکز بمحیط . "
(برهان قاطع و آنندراج) . " گویند شهری است در
عالم مثال بجانب مشرق ، و منزل اول سالک باشد در
سعی و وصول به حقیقت . " (لغتنامه دهخدا) . ولی هر
بار علمای عالیقدر مکتب تشیع با این برداشته‌ها
مخالفت کردند ، که نمونه بارز آنها اظهار نظر ملا
محمد باقر مجلسی در " بحار الانوار " است : " ایمن
حرفها شبیه است به خرافات و تصحیح آیات و مطالب
روشن ، و هیچ احتیاجی بارتکاب این اعمال نیست ، زیرا
خداوند حقایق مربوط به عوالم و موجودات را بهتر
میداند . "

نمونه بارز دیگری از این طرز فکر ، در عصر خود
ما ، اظهار نظر فقیه اعظم آیه الله العظمی موسوی
خمینی ، مدظله العالی ، در کتاب " کشف الاسرار " است
که : " تردید در باره جابلقا و جابلسا وارد نیست ،
زیرا ما نمیدانیم در مشرق و مغرب دنیا چنین شهرهایی
هست یا نیست . شاید هم در کرات دیگری در منظومه‌های
شمسی دیگر چنین شهرهایی باشد . "

(کشف الاسرار ، صفحه ۳۲۵)

.....
برای اینکه درجه اطلاع فقیه والی " عمر ما را
در علوم عقلی و بقلی دریابید به چند توضیح ساده ریاضی
توجه فرمائید :

دو شهر " جالقا " و " حالسا " طبق سمر
حدیث هر کدام دارای هزار هزار دروازه ، یعنی یک
میلیون دروازه اند ، اگر فاصله هر دروازه با دروازه
دیگر فقط صد متر باشد ، طول حصار آهنی هر کدام از این
دو شهر صد میلیون متر یعنی ۱۰۰،۰۰۰ کیلومتر و
بنابر این درازای هر ضلع آن ۲۵،۰۰۰ کیلومتر میشود .
یعنی اگر چین دو شهری را که یکی در مشرق و دیگری در
مغرب است بدون هیچ فاصلهای در کنار یکدیگر قرار
دهند ، طول دوتای آنها ۵۰،۰۰۰ کیلومتر میشود ، و این
رقم ده هزار کیلومتر از تمام محیط کره زمین آنهم
در خط استوا که عریضترین قسمت کره است زیادتر است !
آنوقت " والی فقیه " میفرمایند که " نمیدانیم در
مشرق و مغرب دنیا چنین شهرهایی هست یا نیست " (
ظاهراً تصور فرموده اند ممکن است این شهرها در اعماق
جنگلهای دست نخورده برزیل یا در گوشه و کنار قطب
شمال و جنوب ، پیدا شود !)

از طرف دیگر در هر یک از این دو شهر ، طبق
متن حدیث به هفتاد هزار هزار حرف میزنند که
معنی آن زبانها را کسی جز امام حسن و امام حسین
نمیدانند ، هفتاد هزار هزار زبان ، یعنی هفتاد میلیون
زبان ؛ اگر تعداد کسانی که به هر زبان حرف میزنند
فقط هزار نفر باشد ، جمعیت هر یک از این دو شهر
میشود ۷۰ میلیارد نفر ، و اگر هم تنها صد نفر باشد
این جمعیت میشود ۷ میلیارد نفر ، یعنی جمعیت دو شهر

مسود ۱۴ صلوات بر سر. ولابد میداند که در زمان
حاضر که جمعیت حیان به بالانرسی رقم خود در طول
سایح رسیده است، هنوز رقم کل جمعیت دسسا ار
د صلوات بر سر حاوور بکرده است!

آنذاللد الاظلم، حفظاللذ بعالی، که ظاهراً
خودسان شد حدان اخصیاسی به بداندن اس دو سیر
کدایش بدانداند، راه حل دیگری را نیز ارائه فرموده
یعنی کنداند که اگر جنس دو سهری در یکی از نقاط
کف شده رمی بدا نمود، تا بد بتوان سراغ آسنا
را در " کرات دیگر " یا در " منظومات شمسی دیگر " ا
کرمب، هر چند اصولاً متن حدیث صراحت دارد که صحبت
مربوط به زمین است و نه ماوراء زمین، ولی مسئله
مبهمر یا سح این سؤال است که فرض یک طلبه تازه کار
مدرسه فیضه اطلاع کافی بر متون قرآنی نداشته باشد،
آیا " اصفه فقهای عصر " نیز میتوانند بهمین اندازه
درین باره بی اطلاع باشد؟

این امر روشنی است که در قرآن، مطلقاً صحبتی از
تعدد کرات مسکونی بمیان نیامده است و در تمام ۱۵۷
مورد در سوره های مختلف آن به " سماوات والارض " ا
اشاره شده است، ستارگان، چه ثوابت و چه
سارات، در قرآن فقط چراغهایی برای راهنمایی
آدمسان هستند، نه کرات مسکونی که شهرهای دروازه دار
داشته باشند:

" خداوند زمین را در دو روز بیافرید، و در روی
آن کوهها برافراشت و انواع برکات را در آنها قرار
داد، و بی روزی اهل زمین را مقدر فرمود و به مردم
اختیار داد که در طلب کسب روزی باشند، آنگاه به
خلقت آسمان پرداخت... و آسمانهای هفتگانه را در دو

رور اسوار ساحب و بر هر آسمانی امر خود را از خود
فرمود و آسمان دسا را بد خراغینای کواکب رسانید داد .
(سوره فطرب ، آیه های ۹ تا ۱۲) .

" و خراغینای سارکان را برای راهمانی سعاد
نارنگینای ساسان و دریا روس دانست " (سوره انعام ،
آیه ۹۷) و : " آسمان دسا را با خراغینای رحمان
رسانیدادیم * (سوره ملک ، آیه ۵) .

" و آسمان را سرافرا سیم و زمین را بگسردیم
و در روی آن از هر حزی دو سوح بر و ماده آفریدیم " (سوره داریاب ، آیه های ۴۷ تا ۴۹) .

" خداست که آسمانها را بسوسون سرافرا سست ، و
خورشید و ماه را مسخر خود ساخت که در مسری معس
بگردید ، و زمین را بگسرد و در آن کوهها سرافراست
و نهرها جاری ساخت ، و در راه روز بسوسند داد . " (سوره رعد ، آیه های ۲ و ۳) .

در نهج البلاغه (خطبه ۲۰۲) اسس حکم سه
صورتی روشن و دقیق تشریح شده است :

" خداوند از آب دریای آسفته و متلاطم ، زمین
خسک سحرکت را آفرید ، و آنگاه طیفات افلاک را ساخت ،
و زمین را بر پشت آب کیود بی منتها اسنوار گردانید ،
و صخره های سخت و سیه های بلند را آفرید ، و کوهها را
سنونهای زمین قرار داد و در آن فرو سرد چنانکه بصورت
مسخهای زمینی در آمدند ، لاحرم زمین متحرک ساکن شد تا
ساکنان خود را نخبانند یا با بارهای خود فرو نرود
یا از جایی بحاشی نقل مکان نکند ، منزله است خدائی
که زمین را برای آدمیان سر روی دریای ژرف بصورتی
ساکن بگسترانید . "

در اینصورت آیه الله الاعظم برجه اساس شرعی
و مذهبی ، از وجود شهرهای جابلقا و جابلسا ، هر کدام

با هفت تا هفتاد میلیارد جمعیت ، صد هزار کیلومتر
حصار آهن، در کرات دیگر یا در منظومات شمسی (!)
دیگر صحبت میکنند ؟

آیا بهتر نیست که همانطور که عقل سلیم حکم
میکند ، قبول بفرمایند که این حدیث ، مثل هزاران
حدیث سخیف و نامربوط دیگر ، فقط جعل قولی از جانب
امام حسن بوده است تا کالای پرخریدار نازهای درکنار
سایر کالاهای دکانداران دین باشد؟ و اصولاً امام حسن
از این گفته سخیف تنها برای ثابت کردن این امر مسلم
که " در تمام دنیا نوادگان حضرت محمد جز من و برادرم
نیستند ؟ " چه سودی میبرده است ؟

x x x

حدیثهای " معتبر " و متعدد دیگری هست که ظاهراً
محدثان بزرگوار آنها بهمان اندازه که در علم حدیث
متبحر بوده اند از بدیهیات ریاضی بی اطلاع بوده اند .
نمونه ای از آنها حدیثی است که توسط آیه الله و علامه
معروف ، اقبانوس علم و دریای منطق ، شهید محراب ، عبدالحسین
دستغیب شیرازی در کتاب " معراج " از رسول اکرم نقل
شده است :

" در منهاج الصادقین آمده است که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمود : دیدم ملکی را در معراج
که هزار هزار دست داشت ، و در هر دستی هزار هزار
انگشت ، و در هر انگشتی هزار هزار بند " (متن حدیث
در صفحه ۵۱۶) .

با یک حساب ریاضی ساده ، این غول بیشاخ و دم
(که نام ملک بر او نهاده شده) موجودی است صاحب
یک میلیون دست ، با هزار میلیارد انگشت ، و یک
میلیارد میلیارد بند انگشت که اگر رقم آنها را با

اعداد هندسی ثبت کنند عددی با ۱۸ صفر میشود
 (۱،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰) ، یعنی اگر هر یک
 انگشت این " ملک " فقط یک سانتیمتر باشد مجموع
 بندهای انگشتان او به ده میلیارد کیلومتر
 (۲۵،۰۰۰ برابر فاصله زمین تا ماه ، و بیش از دو برابر
 تمام وسعت منظومه شمسی ، از خورشید تا ستاره نبتون)
 سر میزند ، و بفرض هیچ اشکال دیگری هم در کار نباشد ،
 این مسئله بیش میآید که حضرت محمد چطور در برابر
 چنین هیولائی ایستاده و با او سخن گفته است ؟

آیا واقعا این خداوند است که برای اثبات
 عظمت مقام خود به آفریدن یک چنین غول کریه المنظر
 نتراشیده و بیمصرفی احتیاج دارد ، یا این آخوند است
 که میخواهد با آفرینش این چنین هیولائی ، " مؤمنین "
 زبان بسته را تحت تأثیر قرار دهد ، و در این راه
 اشکالی نمی بیند که " رسول خدا صلی الله علیه وآله "
 را وجه المصالحه قرار دهد که بگوید : " دیدم چنین
 ملکی را در معراج ؟ "

ظاهراً این رقم " هزار هزار " برای محدثان
 محترم ، رضوان الله علیهم اجمعین ، جاذبه خاصی
 دارد ، و بقول معروف خیلی " آخوند پسند " است .

x x x

این حدیث دیگر را از آیت الله فقید دستفیب
 شیرازی ، در همان کتاب معراج ، از زبان حضرت محمد
 بشنوید :

" در عرش اعلیٰ به سدرۃ المنتهی رسیدم ، و آن
 درختی است که هزار هزار (یک میلیون) شاخه دارد ،
 و هر شاخه اش هزار هزار (یک میلیون) برگ که اگر یکی
 از آن برگها را باین عالم بیاورند بر همه عالم
 سایه میاندازد ، و اگر کسی هزار سال زیر یک شاخه آن

راه برود به آخرش نرسد . و دادم که بر روی هر برگ
 از برگهای اس درخت صد هزار هزار (صد میلیون)
 ملک منقول نسجد . " (من حدیث در صفحه ۵۱۲) .
 این بار محدث یا محدثان محرم ، که در مورد تعداد
 ساحه ها و برگهای هر شاخه سدره المنتهی به همان رقم
 " هزار هزار " حاشفاً و حاشفاً و ملک یک میلیون
 میلیارد بند انگشتی رضایت داده اند ، در مورد تعداد
 ملائکی که در روی هر برگ است ، این رقم را کافی
 ندانسته و با یک " بی قلم " آنرا به " صد هزار هزار "
 بالا برده اند . ولی این مسئله را روش نکرده اند که
 چرا خداوند در آفرینش تمام عوالم خود فقط از صرب
 صد و هزار و میلیون و میلیارد استفاده میکند و یک
 خورده باین و بالا را قبول ندارد ؟ حتی وقتی که پای
 مزد دادن رایگان به شهادتین یک مؤمن در میان باشد :
 " حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که : هر
 کس بگوید " اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً
 رسول الله " ، خداوند برایش هزار هزار (یک
 میلیون) حسنه بنویسد .
 " و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که هر
 بنده ای که آب بخورد و اهل بیت حسین را یاد کند ،
حفتالی صد هزار حسنه برایش بنویسد ، و صد هزار
 گناه از او بیندازد ، و صد هزار درجه برای او بلند
 کند ، و جان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد .
 (من دو حدیث در صفحه ۷۴۵) .

در تواریخ متعدد اسلامی ، نوشته شده است که
 عبدالرحمن بن عوف ، صحابی معروف پیغمبر که یکی
 از ده صحابه درجه اول (عشره مبشره) بود ، وصیت
 کرد که پس از مرگ او ۳۰،۰۰۰ برده ای را که خریده بود
 آزاد کنند ، و از این کار او غالباً بصورت ضرب المثل

باد منبود . اگر آن مرحوم علم عبد است و صد است
 که با یک آب خوردن و اهل بی را یاد کردن ، نواب آراد
 کردن ۱۵۵،۵۵۵ سنده برایش نوسند منبود (با اضافه
 سایر مزائمی که در حدیث ذکر آن رفته است) متوجه
 مند که بیجا آب بخورده ، بلکه با اندازه ۷۵،۵۵۵
 بنده مبنون هم سده است .

x x x

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر
 مؤمنی را قصری نصیب است در بیست ، از لؤلؤ ، که در آن
 ۷۵ خانه است از باقوت سرج ، و در هر خانه ۷۵ حجره است
 از زمرد سر ، و در هر حجره ۷۵ نخ است ، و بر هر تختی
 ۷۵ فرش از هر رنگی است ، و بر هر فرش حورالعینی
 نشسته است ، و در هر حجره ۷۵ خوان طعام است ، و در هر
 خوانی ۷۵ قسم طعام است ، و در هر حجره ای ۷۵ خادمه
 میباشد ، و خدای تعالی جان قوهای به مؤمن میدهد
 که از تمام آنها بهره میبرد . (آیت الله سید
 عبدالحسین دستغیب ، در کتاب معاد) .

سه نتیجه مهم حدیث در سه رشته مختلف : اول اینکه
 ظاهراً حجره هائی هم در بهشت هست که از زمرد سر سز
 ساخته میشود ، دوم اینکه با احتمال بسیار قوی خداوند
 علاقه خاصی به قرینه سازی دارد ، یعنی ضریب هم
 ارقام را در هر مورد ، خواه هزار هزار باشد ، خواه
 هزار ، خواه هفتاد ، متحدالشکل قرار میدهد .

ولی نتیجه سوم که بسیار جالبتر از دوتای دیگر
 است فراوانی نعمتی است که احتمالاً خود مؤمن هم
 انتظار آنرا ندارد ، زیرا بر اساس ارقام دقیق حدیث ، قصر
 شخصی او در بهشت شامل ۷۵ خانه و ۴،۹۵۵ حجره و ۳۴۳،۵۵۵ تخت
 و اندکی بیش از ۲۴ میلیون فرش است ، که روی هر فرشی
 حورالعینی نشسته است . توقع داشتید مؤمن ، بدون آنکه

"خدا با وچنان فوهای بدهد... " بتواند این حرمسرا را اداره کند ؟

x x x

" - امام جعفر صادق فرمود : بدرستی که حزببران ماه نحسی است ، زیرا در این ماه حضرت موسی نفرین کرد سر بنی اسرائیل ، ودریک شب ویکروز سبدها را از ایشان بردند " . (متن حدیث در صفحه ۸۰۱) . احتیاج به تذکر نیست که در زمان حضرت موسی ، جمع کل افراد اسرائیل به سبدها هزار نفر رسید .

x x x

" - علی بن ابراهیم از پدرش روایت کند کسه گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از حضرت امام جواد علیه السلام اجازه تشریف گرفتند و بخدمتش رسیدند ، ودریک مجلس ۳۰،۰۰۰ مسئله از او پرسیدند که حضرت به همه آنها جواب داد ، ودر آن زمان حضرت علیه السلام ده ساله بود . (متن حدیث در صفحه ۵۴۹) .

ثقه الاسلام کلینی ، قدس سره ، میتوانند قبل از درج این حدیث معتبر در " کافی " یکی از مؤمنین را که قدری استعداد ریاضی داشته باشد ، مأمور محاسبه فرمایند تا برایشان روشن شود که اگر برای سئوال و جواب هر مسئله و توضیحات مربوط بدان فقط ۵ دقیقه وقت هم صرف شود ، این جلسه " توضیح المسائل " مدت سه ماه ونیم ، آنهم بیوقفه ادامه یافته است ، ودر همه این مدت شیعیان بزرگوار در جای خود نشستند و جواب مسئله شنیده‌اند !

" - حضرت امام محمد باقر فرمود که هر کس در یک
سه هزار آیه از قرآن بخواند برای او یک قطار از طلا
سوسد بود ، و بدینوسیله که قطار با برده هزار منبغال
طلا است که هر منبغالی بیست و چهار قیراط است ، و
کوچکترین قطارها به اندازه کوزه اُحُد ، و بزرگترین
آنها با اندازه آنکه است که میان زمین و آسمان است ."
(منی حدیث در صفحه ۶۲۵) .

حدیث معتبر " کافی " ، حدیث در اساسی بنمراه
دارد : اول آنکه نواب بعضی از امور حسد را در دستگاه
الهی با " قطار طلا " میسوسند ، دوم آنکه هر چند
هر قطار با برده هزار منبغال طلاست و هر منبغالی
۲۴ قیراط ، و بدین ترتیب وزن و اندازه هر قطار
کاملاً مشخص است ، در عمل اندازه قطارها از کوزه اُحُد
گرفته تا آنکه میان زمین و آسمان است بزرگ و کوچک
میسود ، سوم آنکه البته مؤمن هر آیه را قرینتاً
الی الله میخوانند ، ولی ضرر ندارد بداند هر آیه ای
۳۶۰ قیراط طلا نیز برایش عایدی دارد .

" از رسول خدا روایت شده که سب جمعده و رورحمه
جمعاً بیست و چهار ساعت است ، و در هر ساعت آن حق تعالی
ششصد هزار کس را از جهنم آزاد کند . " (منی حدیث
در صفحه ۲۹۸) .

السنه لازم نیست عالم ربانی ملا عباس قمی عفی
الله عنه مؤلف کتاب مستطاب مفاتیح الجنان ، زحمت
محاسبه بکشند ، ولی قطعاً در دستگاه وسیع الهی ،
دفتردارانی یافت میشوند که حساب کنند ساعتی ششصد
هزار نفر میشود شبانروزی ۱۴ میلیون و چهارصد هزار

نفر، یعنی در ۵۲ جمعه هر سال نزدیک به ۷۵۰ میلیون نفر از جهنم آزاد میشوند. و با این حساب نه تنها کلیه جهنمی های گذشته تاکنون آزاد شده اند، بلکه از ساعت دوزخیان کنونی نیز جهنم مقدار زیادی طلبکار میشود، زیرا تمام جمعیت پنج میلیارد نفری روی زمین (با استثنای شیعیان مکتب سنی که حاسنار در بهنت است) در طرفش سال و ده ماه دوزخ را ترک میکنند. در اینصورت، سالهای بعد خداوند حکمانی را باید از جهنم خالی آزاد فرماید؟

چون مسلم است که محدثان بزرگوار، اعلی الله مقامهم، از قول رسول خدا دروغ نساخته اند، باید ناچار پیش بینی کرد که برای جهنم آینده میهمی در پیش است!

x x x

"در بلد الامین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند، حق تعالی ۴۰۰۰ گناه کبیره او را (!) بپارزد" (متن حدیث در صفحه ۶۱۹). توضیح آنکه علامه شیخ بهائی در کتاب بسیار معتبر جامع عباسی مینویسد: بدانکه مجتهدین عدد گناهان کبیره را به تفاوت از بیست تا هفتاد ذکر کرده اند. و در بعضی از احادیث نیز آمده است که عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد، ظاهراً رقم واقعی گناهان کبیره (چه برسد به گناهان صغیره) از این حداکثر نیز خیلی بیشتر بوده، و شیخ بهائی، رضوان الله علیه، با همه تبحر خود در مسائل فقهی، از مرحله پرت بوده است!

جاذبه ارقام هزار، و هزار هزار، منحصر به

افطاب بزرگ دین ، رضوان الله علیهم ، در فـرو
گذشته نیست ، ظاهراً این جادیه بصورت یکی از ارکان
ترغیبی درآمده ، زیرا امروز هم آثار آنرا در نزدفتیا
و علمای اعلام ، منجمله در "اعلم وافضل وافقه آنها"
آیه الله حمینی ، ائمه اللہ تعالی ، بد وفور مستـوان
یافت :

- ملیونها ملیون سلاطین و سررکان و فلاسفه در عالم
آمدند ، حظور ندما با کسی بر سر آنها گنگوئی نکردیم
و نام وستان آنها را نیز فراموش کردیم ؟ (کسب
الاسرار ، صفحه ۱۷۶) .

اظاهراً اولین برآورد اسلامی در باره تعداد دنیوی
طاغوتیان است . (

- مقصود این قلمهای خونین مسموم از خدمتگـ
دین آن است که ما حدیثی هزار ملیون جمعیت خدمتگاران به
دین و آئین و بزرگان دین و فداکاران و شهیدان در راه خدا
را حماد و بوسیده بدانیم . (همان کتاب ، صفحه ۴۰) .
(وسعت مجموع بهشت زهرا ها محاسبه شود !) .

- مینبای تبزم یا نوم مغناطیسی نکان بررگی به
جهان داده و نفسهای آخر مادیین به شماره افتاده و
در آتیه نزدیک اساس مادییت را برای همیشه از جهان
بر میکنند ، معجزات و کرامات و اطلاع به معنیات که در
نظر مادیین جزء افسانه ها بشمار میرفت در جهان علم
امروز نزدیک به واضحات است ، کما آنکه از غسگوئی
بوسیله تنویم مغناطیسی ملیونها از امثال آن (!)
در کتب طب نوشته شده (همان کتاب ، صفحه ۵۴) .
(قابل توجه دانشجویان رشته پزشکی که تعداد صفحات
و امثال کتب طبی را در نظر داشته باشند) .

- شما یا وه گویان با زندگانی معنوی و حیات و
سعادت اجتماعی یک گروه انبوه صدها هزار ملیونی

امام صادق علیه السلام شنیده بود. موضوع حدیث راز و سار الاغ حضرت پیغمبر با خود آن حضرت، در لحظه وفات آن دو اسب که در سبب مهم مفاصل بوده است، درس کنیز الاغ مرحوم، برای نخمس بار این راز را برای صاحب خود فاش میکند که اگر اوستد ستمگران بوده، الانسیر سبب الاغان بوده است، ساجد رسیده این کتبکو. (که به عربی فصیح از به جاه بنی خطمه بیان شده) حضرت امیرالمؤمنین اسب که شخصاً آنرا شنیده و نقل فرموده است: " در ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه وآله درگذشت، آن الاغ سبب که عقیر نام داشت افسارش را پاره کرد و باخدا در محله قبا بر سر جاه بنی خطمه رسید و خود را در آن افکند و در همانجا نیز وفات یافت. و من شنیدم که این الاغ خطاب به پیغمبر صلی الله علیه وآله میگفت: پدر و مادرم بقریانت، همانا که بدرم از پدرش و او از حد بزرگوارش، و او از پدرش نقل کرد که حد اعلای ما همان الاغی بوده که با جباب نوح علیه السلام در کشتی بوده، و نوح برخاسته و دست به کفل او کشیده و گفته است: از یمن این الاغ الاغی آید که سید پیغمبران بر آن سوار شود. و خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد. " (من حدیث در صفحات ۵۲۱ و ۵۲۲) .

در محکمی حدیث، و در اینکه طبق نیت خسترسر محدثان بزرگوار نقل چنین حدیثی مقام معنوی رسول اکرم را سار بالا برده است، جای تردید نیست. فقط یک سؤال باقی میماند که در حدیث بدان پاسخ روشنی داده نشده است، و آن این است که چون از هر نوع حیوانی یک جفت بیشتر در کشتی حضرت نوح سوار نبوده اند، سایر الاغهای زمان حضرت محمد از پشت کدام الاغ میتوانند بیایند؟

با آنکه آیه‌الله خمینی مؤکداً اظهار داشته‌اند که " در تمام احادیث گمان ندارم بتوان یک ناسخ و منسوخ پیدا کرد " (کشف‌الاسرار ، صفحه ۳۱۴) ، و با آنکه نظر یک مرجع عالی تقلید ، حتی اگر بمقام اعلای " فقیه والی " هم نرسیده باشد حجت است و در آن جای چون و چرا نیست ، باز متأسفانه واقعیت این است که کمتر احادیثی در همه کتب معتبره فقه و حدیث شیعه میتوان یافت که ناسخ و منسوخ و ناقض و منناقض نباشد ، هر چند که تمام آنها با " اسناد معتبر " و توسط سلسله راویان موثق ، یا از رسول اکرم و یا از ائمه اطهار نقل شده باشد .

طبق این احادیث ، غالباً یک امام معصوم از خداوند یا از رسول او و یا از امامان قبلی مطلبی را روایت میکنند که حدیث یا حدیثهای دیگر ، از قول خود آن امام یا از قول ائمه دیگر ، مطلبی خلاف آنرا نقل میکنند ، و تازه آنرا به " بداء " یا " تقیه " یا " ناسخ و منسوخ " نیز ارتباط نمیتوان داد ، بلکه خیلی آسانتر میتوان مربوط به این دانست که محدثان بزرگوار از حدیثهای مخالف قبلی بی اطلاع بوده‌اند ، و گاه (مانند موارد متعددی که ذیلاً از کتاب کافی نقل شده) حدیثهایی را که قبلاً خودشان در کتابهای خود نقل کرده‌اند بخاطر نداشته‌اند .

نوع دیگری از احادیث " معتبر " نیز هست که اصولاً با نص صریح آیات قرآنی منافات دارد ، و هر قدر هم که افاضل و مفسران عالیقدر با کمک تعبیرات و اصطلاحات " پرطمطراق " عربی و توسل به مفروضه و سفسطه در اثبات این بکوشند که در اصل تناقضی وجود

ندارد، مشکل حل نمیشود، درین مورد نیز علی واقعی را باید در این جست‌وجو که محدث بزرگوار غالباً فقط نقل مجلسی را در نظر داشته که مورد علاقه او بوده است، و اصولاً به دهی او نگذشته است که این مطلب با احکام قرآنی تطبیق نکند یا نه، و طبعاً بعد از نقل و اسنار حدیث چون دیگر حدف آن از کتب و رسالات ممکن بوده، "روحانیت مبارز" از راه تفسیرها و تفسیرهایی نظر آنچه نمونه‌های متعدد آنجا را در "کنف الارار" آیه الله العظمی خمینی میتوان دید، در صدد تأویل و توحیه آنها برآمده است.

نمونه‌های فراوانی از این هردو نوع احادیث، یعنی حدیثیاتی را که با همدیگر متناقضند، و حدیثیاتی را که با نصوص قرآنی تضاد دارند، در صفحات مختلف کتاب حاضر (از صفحه ۲۸۷ تا صفحه ۸۰۰) میتوان یافت، که تازه آن‌ها نیز در میان مجموعه عظیم احادیثی که در کتب مختلف حدیث و فقه شیعه یافت میشود مشتمل بر نمونه خروار بیش نیستند. در صفحات زیر، من فقط موارد انگشت‌شماری را از این دو نوع حدیث، بعنوان نمونه‌هایی چند برای شما نقل میکنم:

حدیث اول، مربوط به حضرت امام حسن و شهادت او است که طبعاً همیشه از مهمترین مسائل مورد بحث و توجه جهان شیعه بشمار رفته است.

مرحوم محمد جعفر یعقوب کلینی "سلطان المحدثین" در معتبرترین کتاب حدیث شیعه "اصول کافی" از قول امام جعفر صادق نقل میکند که: خداوند در عالم ازل، پیغمبران خود را آفرید، و اما ما را آفرید، و از همه پیغمبران در باره ولایت علی و اولاد او بیعت گرفت و محمد و اما ما را از علم کل و از وقوف به تمام آنچه از اول تا آخر جهان روی خواهد داد

(منجمله ماجرای شهادت سیدالشهدا) برخوردار ساخت
(متن حدیث در صفحه ۵۴۰) این موضوع جابکده واقفید
اصولاً از ارکان معتقدات شیعه در باره ائمه شمار
مروود .

با این وجود همان مرحوم کلینی ، درحای دیگر
همان کتاب " اصول کافی " ، از قول همان امام جعفر
صادق نقل میکند که : جبرئیل به رسول اکرم صلی الله
علیه وآله نازل شد و از جانب خداوند به اطلاع او
رسانید که از حضرت فاطمه ، دختر خود ، صاحب فرزندی
خواهد شد که بعداً امتا و وی را به شهادت خواهد
رسانید . و آن حضرت سخت ناراحت شد و گفت که سلام مرا
به خداوند برسان و بگو که مرا به چنین نوه‌ای که از
دخترم بدنیا آید و بدست امت خود کشته شود نیازی
نیست . جبرئیل رفت و برگشت و باز از جانب خداوند در
همین باره تأکید کرد ، و باز پیغمبر همین جواب را
داد . بار سوم جبرئیل گفت که خدایتعالی ترا سلام
میرساند و میگوید بدان که من امر امامت و ولایت را
نیز در اولاد همین فرزند قرار خواهم داد . آنوقت
رسول اکرم گفت حالا که اینطور است رضایت میدهم .
(متن حدیث در صفحه ۴۹۹) . در حدیث کافی افزوده
شده که عین همین مطلب را رسول اکرم به دختر خود
فاطمه زهرا پیغام داد ، و او نیز (با آنکه بعنوان
یکی از معصومین میباشد از فرمان ازلی درباره شهادت
حسین بن علی آگاه باشد) از این بابت ناراحت نشد و
دو بار مخالفت صریح خود را با آن ابراز داشت و
بالاخره او نیز پس از آگاهی بر تعیین امامت در ذریه
همین فرزند ، به تولد و شهادت او رضا داد .

ولی باره‌ها همان مرحوم کلینی ، درحای دیگر همان
کتاب " اصول کافی " ، از قول همان امام جعفر صادق ،

بقل میکنند که : خداوند عالم تصمیم گرفته بود که حسین بن علی در سال ۷۰ هجری قیام کند و عالم را مسخر کند ، لکن چون او را قبل از آن تاریخ شهید کردند خداوند نیر غضب فرمود و این قیام را بعهده امامی که در سال ۱۴۰ هجری ولایت خواهد داشت موکول کرد ، ولی در این تاریخ نیز چون امامان این سر سنهان را به برحی از خواص گفته بودند و آنان هم آنرا برای جمعی از شیعیان فاش کرده بودند ، خداوند مجدداً غضب فرمود و این بار این امر را به وقت نامعلومی موکول ساخت .

در توجیه این " بداء " آیه الله العظمی خمینی ، در کتاب کشف الاسرار (صفحه ۸۷) مینویسد که : " البته این حدیث کافی دلیل آن نیست که خداوند تصمیم خود را تغییر داده است ، خدای عالم از اول میدانست که واقعه کربلا واقع میشود ، و تصمیم او این بود که اگر این واقعه پیش نیاید حسین بن علی در سال هفتاد هجری قیام کند و عالم را مسخر کند ، ولی خودش میدانست که واقعه کربلا پیش آمد خواهد کرد . "

با این وجود ، همین آیه الله الاعظم ، فقیه والی ، افضل المجتهدین ، مدظله العالی ، در جای دیگر همین کتاب کشف الاسرار (صفحه ۱۷۴) مینویسد : " خدای عالم چون دید بنای دین را ماجراجویان صدراول اسلام متزلزل کرده اند و جز چند نفر معدودی بجانمانده است ، حسین بن علی را برانگیخت که با جانفشانی و فداکاری خود ملت را بیدار کند ، و ثوابهای بسیار برای عزاداری او مقرر کرد تا مردم را بیدار نگه دارند . "

فاعتبروا یا اولی الابصار !

x x x

در " اصول کافی " از امام جعفر صادق نقل شده است که : خدا چون آسمانها وزمین را آفرید به مفادی دستور داد تا سه بار فریاد بزند که محمد رسول خدا است و علی ولی اوست ، و اما مان جانشینان علی هستند (متن حدیث در صفحه ۵۴۰ ، و البته مشخص نشده است که چرا در عرش الهی نیز باید مانند بغداد عصر مرحوم کلینی ، تصمیمات " خلیفه " توسط جارجی مخصوص اعلام شود ، زیرا طاهر اَقوانین عرش از روی دربار خلیفه بغداد کپیہ نمیشود) .

ولی آیه الله دستغیب شیرازی ، علامه فقید و شهید بزرگوار محراب ، از قول همین امام جعفر صادق در کتاب معراج نقل میکند که حضرت رسول اکرم فرمود : در لیلۃ المعراج پس از آنکه خلاص شد مناجات من با پروردگارم ، ندا رسید یا احمد چه کس را در روی زمین جانشین خود قرار میدهی ؟ عرض کردم پسر عمویم را ، فرمود پسر عمت کیست ؟ عرض کردم : تو خود بهتر میدانی که علی بن ابیطالب است . هفت بار این سؤال تکرار شد و هفت بار همین جواب را دادم . آنگاه خداوند فرمود : ای محمد ، پس به علی بگو که ما نیز او را امام قرار دادیم . و چون رسول اکرم از معراج بازگشت ، فردای آن شب کس بسواغ علی فرستاد و بدو گفت کسسه خداوند بتو سلام رسانید و ترا امام قرار داد . (متن حدیث در صفحه ۵۱۸) .

x x x

آیه الله خمینی ، در سخنرانی برای گروهی از ایرانیان مقیم اروپا (نوفل لوشاتو ، ۱۷ آبان ۱۳۵۷) تصریح میکند که : " حضرت امیر و حضرت فاطمه ، هیچ نداشتند و روزها روی علف شتر میخوابیدند " .